

رؤیت حق در نظر مولوی

عبدالله

در مقاله پیشین، مقاله‌ای در باب اثر: دکتر اجلیل مشیدئی، که در مجله علمی و ادبی «آینه» در شماره ۱۷۷۱، ۱۷۷۲، به چاپ رسیده است، به بحث و گفتار در باب مولوی پرداخته شد. در این مقاله، به بحث و گفتار در باب مولوی پرداخته شد. در این مقاله، به بحث و گفتار در باب مولوی پرداخته شد. در این مقاله، به بحث و گفتار در باب مولوی پرداخته شد. در این مقاله، به بحث و گفتار در باب مولوی پرداخته شد.

چکیده: در این مقاله، به بحث و گفتار در باب مولوی پرداخته شد. در این مقاله، به بحث و گفتار در باب مولوی پرداخته شد. در این مقاله، به بحث و گفتار در باب مولوی پرداخته شد. در این مقاله، به بحث و گفتار در باب مولوی پرداخته شد. در این مقاله، به بحث و گفتار در باب مولوی پرداخته شد.

مولوی از جمله نابغه‌هایی است که با داشتن ذهنی چند بعدي، با موضوعات گوناگون علوم انسانی را با عرفان در آمیخته؛ مانند بحث کلامی "رؤیت حق" که اهل کلام در باب آن آراء گوناگونی ابراز نموده‌اند. اشاعره، به رؤیت خدا در آخرت قائلند و معتزله منکر هرگونه رؤیت شده‌اند؛ اما امامیه با نظری اعتدالی، معتقد به رؤیت روحی و قلبی حق در دو جهان هستند.

در آثار مولوی نیز گرچه گاهی سخنانی به نظم یا نثر یافت می‌شوند که توهم رؤیت حسی را در ذهن پدید می‌آورند؛ اما با توجه به فراوانی تعبیرهایی که از رؤیت قلبی نموده و سفارش‌های پیوسته‌ای که درباره‌ی باطن‌نگری و گذشت از ظواهر کرده، است مخاطب را به اعمال اعتدالی از جمله اعتقاد خود از رؤیت که همانا مشاهده‌ی حق، در دو جهان به چشم دل، به تعبیر اینک ره‌نمون می‌شود. همان چیزی که پیش‌تر، سرور عارفان علی (ع) ابراز نموده و امامیه نیز بر همان اعتقادند.

اینک تعبیرهای مولوی از رؤیت قلبی که ریشه‌ی آن را در عالم "الذات" دانسته است:

رؤیت به معنای وصال

رؤیت به معنای رسیدن به مقام کشف و شهود

در معنای دیدن جلوه‌های حق

در رسیدن به عین‌الیقین، تعبیر دیگری است از رؤیت خدا که با بیان به معنای درک معیت حق با همه‌ی اشیاء و موجودات است.

مقدمه :

اصولاً انسان‌هایی که ذهنی گسترده و چند بُعدی دارند، می‌توانند در زمینه‌های گوناگون علمی بکوشند و صاحب هنر شوند و آثاری جاودان خلق کنند. «مولوی» از سرآمدان این چنینی است؛ یعنی با وجود توغّل در اندیشه‌های عارفانه، از دیگر علوم انسانی نیز بهره‌مند بوده و آن را در آثار خود به خوبی نمایانده است؛ از آن جمله است علم کلام که گرچه برای اثبات و تحقق بخشیدن معانی عرفانی به خدمت گرفته شده، جایگاه ویژه‌ای در ذهن و زبان مولوی دارد. از میان بحث‌های کلامی، مبحث "رؤیت حق" از آن‌هایی است که در آثار او مجلا و مصداق پیوند کلام و عرفان است که ما این موضوع را در این مقاله باز نموده‌ایم:

اما پیش از آن، شایسته است اندکی از آراء اهل کلام در روزگار مولوی و جلوتر از آن، بازبینی گردد و آن‌گاه اندیشه‌ی تابناک مولانا با آن قیاس شود و حقیقت حال جلوه‌گر.

«آراء اهل کلام»

اشاعره، ماتریدیه و فِرَق دیگر مانند مشبّهه و مجسمه و حشویه و کرامیه،^(۱) معتقد بودند که مؤمنان در قیامت، خداوند - سبحانه و تعالی - را به چشم خواهند دید و برای تأیید ادعای خود به ظواهر آیات متشابه و روایات ضعیف استناد می‌جستند تا جایی که می‌گفتند: رؤیت خدا سمعاً و نقلاً واجب است^(۲) و برای اثبات نظر خود به روایاتی مانند: «انکم سترون ربکم يوم القيامة كما ترون القمر ليلة البدر...»^(۳) تمسک می‌نمودند و این در حالی است که اشاعره و اهل حدیث، جسمانیت و جهت داشتن را از خدا تنزیه می‌کردند. در برابر این‌ها، امامیه و معتزله، عقل را بر نقل ظنی مقدم دانسته و با ردّ ظواهر این‌گونه روایات و ترک ظواهر آیات متشابه، لازمه‌ی رؤیت به چشم را تجسم

می دانستند. معتزله^(۴) ظاهر آیات تشبیه را تأویل نمودند و امامیه،^(۵) با در نظر گرفتن قراین مبتنی بر نفی تشبیه در قرآن کریم، معنای دیگری را برای ظاهر آن آیات در نظر گرفتند.

از جمله آیاتی که بیش از همه مورد استفاده قرار می‌گیرد، کریمه‌ی «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» (قیامت / ۲۳) است. اشعری، برای تطبیق مفهوم این آیه با عقیده‌ی خویش معانی مختلفی برای «نظر» ذکر نموده است:

۱- به معنی اعتبار ۲- انتظار ۳- رؤیت ۴- رحمت

او به منظور ردّ سایر معانی به جز معنی رؤیت، چنین استدلال می‌کند: «باید گفت که مقصود خداوند - عزّ و جلّ - از نظر، تفکر و اعتبار نیست؛ زیرا آخرت، جای آن نیست. منظور از نظر، انتظار هم نیست؛ چون وقتی کلمه‌ی نظر با «وجه» ذکر گردد، معنای آن نگاه دو چشم در وجه است و باز به کار بردن نظر در معنی انتظار، در مورد بهشت درست نیست؛ چون لزومی ندارد که بهشتیان وقتی همه‌ی نعمت‌ها را دارند در انتظار چیزی باشند، و نیز جایز نیست مقصود خداوند از نظر، لطف و رحمت باشد؛ زیرا درست نیست که مخلوق نسبت به خالق خود ابراز شفقت نماید. بنابراین، واژه‌ی نظر فقط به معنی رؤیت است.^(۶) اما معتزله^(۷) و امامیه،^(۸) نظرها به معنی توقع پاداش و ثواب و لطف خداوند از جانب بندگان، تعبیر نموده و بدین گونه عدم رؤیت خدا را در قیامت و در دنیا اثبات کرده‌اند.

«دیدگاه مولانا»

اما مولوی نیز با رأی اخیر موافق است:

«تا نظرم به خود است و به قوت خود، ضعیفم، ناتوانم؛ از همه‌ی ضعیفان ضعیف‌تر، بیچاره‌ام از همه بیچارگان بیچاره‌ترم؛ اما چون نظرم را گردانیدی تا به خود ننگرم، به «عنایت و لطف» تو ننگرم که «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» چرا ضعیف باشم، چرا بیچاره باشم^(۹)

گشاید و چشم دلت را به نورالم یزلی بیخ از رخسار من بچسباند تا دیدار تو با من آسان شود
 بر آر نعره‌ی آرنی به طور موسی وار ^(۱۴) ^(۱۵) ^(۱۶) ^(۱۷) ^(۱۸) ^(۱۹) ^(۲۰) ^(۲۱) ^(۲۲) ^(۲۳) ^(۲۴) ^(۲۵) ^(۲۶) ^(۲۷) ^(۲۸) ^(۲۹) ^(۳۰) ^(۳۱) ^(۳۲) ^(۳۳) ^(۳۴) ^(۳۵) ^(۳۶) ^(۳۷) ^(۳۸) ^(۳۹) ^(۴۰) ^(۴۱) ^(۴۲) ^(۴۳) ^(۴۴) ^(۴۵) ^(۴۶) ^(۴۷) ^(۴۸) ^(۴۹) ^(۵۰) ^(۵۱) ^(۵۲) ^(۵۳) ^(۵۴) ^(۵۵) ^(۵۶) ^(۵۷) ^(۵۸) ^(۵۹) ^(۶۰) ^(۶۱) ^(۶۲) ^(۶۳) ^(۶۴) ^(۶۵) ^(۶۶) ^(۶۷) ^(۶۸) ^(۶۹) ^(۷۰) ^(۷۱) ^(۷۲) ^(۷۳) ^(۷۴) ^(۷۵) ^(۷۶) ^(۷۷) ^(۷۸) ^(۷۹) ^(۸۰) ^(۸۱) ^(۸۲) ^(۸۳) ^(۸۴) ^(۸۵) ^(۸۶) ^(۸۷) ^(۸۸) ^(۸۹) ^(۹۰) ^(۹۱) ^(۹۲) ^(۹۳) ^(۹۴) ^(۹۵) ^(۹۶) ^(۹۷) ^(۹۸) ^(۹۹) ^(۱۰۰)

در این ابیات، معتزله را - که قایل به عدم رؤیت قلبی هستند - احمق شمرده است؟
 عبارت «به چشم دل نگرستن همراه جنگ با نفس» بیانگر رؤیت قلبی او برگرفته از
 سخنان علی (ع) است که فرمود: «لا تدرکه العیون بمُشاهدة العیان و لکن تُدرکه
 القلوب بحقائق الایمان» (تهج البلاغه، خطبه ۱۷۴) و یا «کیف اعبد رباً لم اره؟»
 (تذکره اهل بیت - بیروت: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۳، ص ۱۰۰)

«رؤیت به معنای وصال» (مجموعه ۲۱۵۲۲) ^(۱) ^(۲) ^(۳) ^(۴) ^(۵) ^(۶) ^(۷) ^(۸) ^(۹) ^(۱۰) ^(۱۱) ^(۱۲) ^(۱۳) ^(۱۴) ^(۱۵) ^(۱۶) ^(۱۷) ^(۱۸) ^(۱۹) ^(۲۰) ^(۲۱) ^(۲۲) ^(۲۳) ^(۲۴) ^(۲۵) ^(۲۶) ^(۲۷) ^(۲۸) ^(۲۹) ^(۳۰) ^(۳۱) ^(۳۲) ^(۳۳) ^(۳۴) ^(۳۵) ^(۳۶) ^(۳۷) ^(۳۸) ^(۳۹) ^(۴۰) ^(۴۱) ^(۴۲) ^(۴۳) ^(۴۴) ^(۴۵) ^(۴۶) ^(۴۷) ^(۴۸) ^(۴۹) ^(۵۰) ^(۵۱) ^(۵۲) ^(۵۳) ^(۵۴) ^(۵۵) ^(۵۶) ^(۵۷) ^(۵۸) ^(۵۹) ^(۶۰) ^(۶۱) ^(۶۲) ^(۶۳) ^(۶۴) ^(۶۵) ^(۶۶) ^(۶۷) ^(۶۸) ^(۶۹) ^(۷۰) ^(۷۱) ^(۷۲) ^(۷۳) ^(۷۴) ^(۷۵) ^(۷۶) ^(۷۷) ^(۷۸) ^(۷۹) ^(۸۰) ^(۸۱) ^(۸۲) ^(۸۳) ^(۸۴) ^(۸۵) ^(۸۶) ^(۸۷) ^(۸۸) ^(۸۹) ^(۹۰) ^(۹۱) ^(۹۲) ^(۹۳) ^(۹۴) ^(۹۵) ^(۹۶) ^(۹۷) ^(۹۸) ^(۹۹) ^(۱۰۰)

در جای دیگر نیز معتزله را اهل احسن و ظاهرین دانسته و گفته است که سنی
 حقیقی، یعنی پیروان سنت، منکر رؤیت حق نیستند؛ زیرا با چشم عقل، مشاهده‌ی
 حق ممنوع و محال نیست؛ بلکه هر مشاهده‌ی حق با عقل و مشاهده‌ی حقیقت
 چشم حسن را هست مذهب اعتزال است. ^(۱) ^(۲) ^(۳) ^(۴) ^(۵) ^(۶) ^(۷) ^(۸) ^(۹) ^(۱۰) ^(۱۱) ^(۱۲) ^(۱۳) ^(۱۴) ^(۱۵) ^(۱۶) ^(۱۷) ^(۱۸) ^(۱۹) ^(۲۰) ^(۲۱) ^(۲۲) ^(۲۳) ^(۲۴) ^(۲۵) ^(۲۶) ^(۲۷) ^(۲۸) ^(۲۹) ^(۳۰) ^(۳۱) ^(۳۲) ^(۳۳) ^(۳۴) ^(۳۵) ^(۳۶) ^(۳۷) ^(۳۸) ^(۳۹) ^(۴۰) ^(۴۱) ^(۴۲) ^(۴۳) ^(۴۴) ^(۴۵) ^(۴۶) ^(۴۷) ^(۴۸) ^(۴۹) ^(۵۰) ^(۵۱) ^(۵۲) ^(۵۳) ^(۵۴) ^(۵۵) ^(۵۶) ^(۵۷) ^(۵۸) ^(۵۹) ^(۶۰) ^(۶۱) ^(۶۲) ^(۶۳) ^(۶۴) ^(۶۵) ^(۶۶) ^(۶۷) ^(۶۸) ^(۶۹) ^(۷۰) ^(۷۱) ^(۷۲) ^(۷۳) ^(۷۴) ^(۷۵) ^(۷۶) ^(۷۷) ^(۷۸) ^(۷۹) ^(۸۰) ^(۸۱) ^(۸۲) ^(۸۳) ^(۸۴) ^(۸۵) ^(۸۶) ^(۸۷) ^(۸۸) ^(۸۹) ^(۹۰) ^(۹۱) ^(۹۲) ^(۹۳) ^(۹۴) ^(۹۵) ^(۹۶) ^(۹۷) ^(۹۸) ^(۹۹) ^(۱۰۰)
 دیده‌ی عقل است سنی در وصال (۶۱/۲۰) ^(۱) ^(۲) ^(۳) ^(۴) ^(۵) ^(۶) ^(۷) ^(۸) ^(۹) ^(۱۰) ^(۱۱) ^(۱۲) ^(۱۳) ^(۱۴) ^(۱۵) ^(۱۶) ^(۱۷) ^(۱۸) ^(۱۹) ^(۲۰) ^(۲۱) ^(۲۲) ^(۲۳) ^(۲۴) ^(۲۵) ^(۲۶) ^(۲۷) ^(۲۸) ^(۲۹) ^(۳۰) ^(۳۱) ^(۳۲) ^(۳۳) ^(۳۴) ^(۳۵) ^(۳۶) ^(۳۷) ^(۳۸) ^(۳۹) ^(۴۰) ^(۴۱) ^(۴۲) ^(۴۳) ^(۴۴) ^(۴۵) ^(۴۶) ^(۴۷) ^(۴۸) ^(۴۹) ^(۵۰) ^(۵۱) ^(۵۲) ^(۵۳) ^(۵۴) ^(۵۵) ^(۵۶) ^(۵۷) ^(۵۸) ^(۵۹) ^(۶۰) ^(۶۱) ^(۶۲) ^(۶۳) ^(۶۴) ^(۶۵) ^(۶۶) ^(۶۷) ^(۶۸) ^(۶۹) ^(۷۰) ^(۷۱) ^(۷۲) ^(۷۳) ^(۷۴) ^(۷۵) ^(۷۶) ^(۷۷) ^(۷۸) ^(۷۹) ^(۸۰) ^(۸۱) ^(۸۲) ^(۸۳) ^(۸۴) ^(۸۵) ^(۸۶) ^(۸۷) ^(۸۸) ^(۸۹) ^(۹۰) ^(۹۱) ^(۹۲) ^(۹۳) ^(۹۴) ^(۹۵) ^(۹۶) ^(۹۷) ^(۹۸) ^(۹۹) ^(۱۰۰)
 پس هر کسی که از قید حسن آزاد شود و جناب حق را با چشم بصیرت و عقل
 خدا جو مشاهده کند، پیرو حقیقی سنت رسول الله (ص) است. بعد، مولوی
 سفارش می‌کند که اگر چشم باطن نداری معذوری؛ ولی اگر داری و هنوز حق را به
 چشم دل ندیده‌ای، در راه سلوک و معرفت، صبر و تحمل داشته باش؛ چون صبر،
 حجاب‌ها و موانع دید باطن را از میان می‌برد و آن گاه با شرح صدر، می‌توانی به
 دیدار معنوی و وصال حق نایل شوی. ^(۱) ^(۲) ^(۳) ^(۴) ^(۵) ^(۶) ^(۷) ^(۸) ^(۹) ^(۱۰) ^(۱۱) ^(۱۲) ^(۱۳) ^(۱۴) ^(۱۵) ^(۱۶) ^(۱۷) ^(۱۸) ^(۱۹) ^(۲۰) ^(۲۱) ^(۲۲) ^(۲۳) ^(۲۴) ^(۲۵) ^(۲۶) ^(۲۷) ^(۲۸) ^(۲۹) ^(۳۰) ^(۳۱) ^(۳۲) ^(۳۳) ^(۳۴) ^(۳۵) ^(۳۶) ^(۳۷) ^(۳۸) ^(۳۹) ^(۴۰) ^(۴۱) ^(۴۲) ^(۴۳) ^(۴۴) ^(۴۵) ^(۴۶) ^(۴۷) ^(۴۸) ^(۴۹) ^(۵۰) ^(۵۱) ^(۵۲) ^(۵۳) ^(۵۴) ^(۵۵) ^(۵۶) ^(۵۷) ^(۵۸) ^(۵۹) ^(۶۰) ^(۶۱) ^(۶۲) ^(۶۳) ^(۶۴) ^(۶۵) ^(۶۶) ^(۶۷) ^(۶۸) ^(۶۹) ^(۷۰) ^(۷۱) ^(۷۲) ^(۷۳) ^(۷۴) ^(۷۵) ^(۷۶) ^(۷۷) ^(۷۸) ^(۷۹) ^(۸۰) ^(۸۱) ^(۸۲) ^(۸۳) ^(۸۴) ^(۸۵) ^(۸۶) ^(۸۷) ^(۸۸) ^(۸۹) ^(۹۰) ^(۹۱) ^(۹۲) ^(۹۳) ^(۹۴) ^(۹۵) ^(۹۶) ^(۹۷) ^(۹۸) ^(۹۹) ^(۱۰۰)
 گز تو کوری نیست بر اعمی خرج ^(۱) ^(۲) ^(۳) ^(۴) ^(۵) ^(۶) ^(۷) ^(۸) ^(۹) ^(۱۰) ^(۱۱) ^(۱۲) ^(۱۳) ^(۱۴) ^(۱۵) ^(۱۶) ^(۱۷) ^(۱۸) ^(۱۹) ^(۲۰) ^(۲۱) ^(۲۲) ^(۲۳) ^(۲۴) ^(۲۵) ^(۲۶) ^(۲۷) ^(۲۸) ^(۲۹) ^(۳۰) ^(۳۱) ^(۳۲) ^(۳۳) ^(۳۴) ^(۳۵) ^(۳۶) ^(۳۷) ^(۳۸) ^(۳۹) ^(۴۰) ^(۴۱) ^(۴۲) ^(۴۳) ^(۴۴) ^(۴۵) ^(۴۶) ^(۴۷) ^(۴۸) ^(۴۹) ^(۵۰) ^(۵۱) ^(۵۲) ^(۵۳) ^(۵۴) ^(۵۵) ^(۵۶) ^(۵۷) ^(۵۸) ^(۵۹) ^(۶۰) ^(۶۱) ^(۶۲) ^(۶۳) ^(۶۴) ^(۶۵) ^(۶۶) ^(۶۷) ^(۶۸) ^(۶۹) ^(۷۰) ^(۷۱) ^(۷۲) ^(۷۳) ^(۷۴) ^(۷۵) ^(۷۶) ^(۷۷) ^(۷۸) ^(۷۹) ^(۸۰) ^(۸۱) ^(۸۲) ^(۸۳) ^(۸۴) ^(۸۵) ^(۸۶) ^(۸۷) ^(۸۸) ^(۸۹) ^(۹۰) ^(۹۱) ^(۹۲) ^(۹۳) ^(۹۴) ^(۹۵) ^(۹۶) ^(۹۷) ^(۹۸) ^(۹۹) ^(۱۰۰)
 ورنه رو کالصبر مفتاح الفرج ^(۱) ^(۲) ^(۳) ^(۴) ^(۵) ^(۶) ^(۷) ^(۸) ^(۹) ^(۱۰) ^(۱۱) ^(۱۲) ^(۱۳) ^(۱۴) ^(۱۵) ^(۱۶) ^(۱۷) ^(۱۸) ^(۱۹) ^(۲۰) ^(۲۱) ^(۲۲) ^(۲۳) ^(۲۴) ^(۲۵) ^(۲۶) ^(۲۷) ^(۲۸) ^(۲۹) ^(۳۰) ^(۳۱) ^(۳۲) ^(۳۳) ^(۳۴) ^(۳۵) ^(۳۶) ^(۳۷) ^(۳۸) ^(۳۹) ^(۴۰) ^(۴۱) ^(۴۲) ^(۴۳) ^(۴۴) ^(۴۵) ^(۴۶) ^(۴۷) ^(۴۸) ^(۴۹) ^(۵۰) ^(۵۱) ^(۵۲) ^(۵۳) ^(۵۴) ^(۵۵) ^(۵۶) ^(۵۷) ^(۵۸) ^(۵۹) ^(۶۰) ^(۶۱) ^(۶۲) ^(۶۳) ^(۶۴) ^(۶۵) ^(۶۶) ^(۶۷) ^(۶۸) ^(۶۹) ^(۷۰) ^(۷۱) ^(۷۲) ^(۷۳) ^(۷۴) ^(۷۵) ^(۷۶) ^(۷۷) ^(۷۸) ^(۷۹) ^(۸۰) ^(۸۱) ^(۸۲) ^(۸۳) ^(۸۴) ^(۸۵) ^(۸۶) ^(۸۷) ^(۸۸) ^(۸۹) ^(۹۰) ^(۹۱) ^(۹۲) ^(۹۳) ^(۹۴) ^(۹۵) ^(۹۶) ^(۹۷) ^(۹۸) ^(۹۹) ^(۱۰۰)
 پرده‌های دیده را داروی صبر ^(۱) ^(۲) ^(۳) ^(۴) ^(۵) ^(۶) ^(۷) ^(۸) ^(۹) ^(۱۰) ^(۱۱) ^(۱۲) ^(۱۳) ^(۱۴) ^(۱۵) ^(۱۶) ^(۱۷) ^(۱۸) ^(۱۹) ^(۲۰) ^(۲۱) ^(۲۲) ^(۲۳) ^(۲۴) ^(۲۵) ^(۲۶) ^(۲۷) ^(۲۸) ^(۲۹) ^(۳۰) ^(۳۱) ^(۳۲) ^(۳۳) ^(۳۴) ^(۳۵) ^(۳۶) ^(۳۷) ^(۳۸) ^(۳۹) ^(۴۰) ^(۴۱) ^(۴۲) ^(۴۳) ^(۴۴) ^(۴۵) ^(۴۶) ^(۴۷) ^(۴۸) ^(۴۹) ^(۵۰) ^(۵۱) ^(۵۲) ^(۵۳) ^(۵۴) ^(۵۵) ^(۵۶) ^(۵۷) ^(۵۸) ^(۵۹) ^(۶۰) ^(۶۱) ^(۶۲) ^(۶۳) ^(۶۴) ^(۶۵) ^(۶۶) ^(۶۷) ^(۶۸) ^(۶۹) ^(۷۰) ^(۷۱) ^(۷۲) ^(۷۳) ^(۷۴) ^(۷۵) ^(۷۶) ^(۷۷) ^(۷۸) ^(۷۹) ^(۸۰) ^(۸۱) ^(۸۲) ^(۸۳) ^(۸۴) ^(۸۵) ^(۸۶) ^(۸۷) ^(۸۸) ^(۸۹) ^(۹۰) ^(۹۱) ^(۹۲) ^(۹۳) ^(۹۴) ^(۹۵) ^(۹۶) ^(۹۷) ^(۹۸) ^(۹۹) ^(۱۰۰)
 هم بسوزد هم بسازد شرح صدر (۷۱/۲-۷۰) (۱۸۸/۲) ^(۱) ^(۲) ^(۳) ^(۴) ^(۵) ^(۶) ^(۷) ^(۸) ^(۹) ^(۱۰) ^(۱۱) ^(۱۲) ^(۱۳) ^(۱۴) ^(۱۵) ^(۱۶) ^(۱۷) ^(۱۸) ^(۱۹) ^(۲۰) ^(۲۱) ^(۲۲) ^(۲۳) ^(۲۴) ^(۲۵) ^(۲۶) ^(۲۷) ^(۲۸) ^(۲۹) ^(۳۰) ^(۳۱) ^(۳۲) ^(۳۳) ^(۳۴) ^(۳۵) ^(۳۶) ^(۳۷) ^(۳۸) ^(۳۹) ^(۴۰) ^(۴۱) ^(۴۲) ^(۴۳) ^(۴۴) ^(۴۵) ^(۴۶) ^(۴۷) ^(۴۸) ^(۴۹) ^(۵۰) ^(۵۱) ^(۵۲) ^(۵۳) ^(۵۴) ^(۵۵) ^(۵۶) ^(۵۷) ^(۵۸) ^(۵۹) ^(۶۰) ^(۶۱) ^(۶۲) ^(۶۳) ^(۶۴) ^(۶۵) ^(۶۶) ^(۶۷) ^(۶۸) ^(۶۹) ^(۷۰) ^(۷۱) ^(۷۲) ^(۷۳) ^(۷۴) ^(۷۵) ^(۷۶) ^(۷۷) ^(۷۸) ^(۷۹) ^(۸۰) ^(۸۱) ^(۸۲) ^(۸۳) ^(۸۴) ^(۸۵) ^(۸۶) ^(۸۷) ^(۸۸) ^(۸۹) ^(۹۰) ^(۹۱) ^(۹۲) ^(۹۳) ^(۹۴) ^(۹۵) ^(۹۶) ^(۹۷) ^(۹۸) ^(۹۹) ^(۱۰۰)

در داستان ترسانیدن شخصی، زاهدی را که کم گری تا کور نشوی، رؤیت حق به معنی وصال و رسیدن به لقای الهی است: (۱۶)

زاهدی را گفت یاری: در عمل

کم گری تا چشم را ناید خلل

گفت زاهد: از دو بیرون نیست حال در این و آن، هر که در راه خدا راهی است تا به
چشم بیند یا نبیند آن جمال
گر ببیند نوز حق خود چه غم است
در وصال حق دو دیده چه کم است
ور نخواهد دید حق را گو: برو

این چنین چشم شقی گو: کور شو (۲/۴۴۵ به بعد)

باز می گوید: هر کس جان خود را از هوس پاک دارد، به نعمت دیدار و کشف مطلوب که خداست، می رسد و چون پیغمبر (ص)، جانی از هوا و هوس و وهم پاک داشت، دیده‌ی راست بین یافت که «ما زاغ البصر و ما طغی» (۱۷/نجم)؛ از این سبب، به هر چه روی می آورد خدا را از آن سو می دید؛ و البته آن که در نار حسد و آتش هوا می سوزد، بدین مقام واصل نمی گردد: «هر که در راه خدا راهی است تا به
هر که را هست از هوس ها جان پاک
زود بیند حضرت و ایوان پاک
چون محمد پاک شد زین نار و دود
هر کجا رو کرد وجه الله بود (۱/۹۷-۱۳۹۶)»
«رؤیت به معنای رسیدن به مقام کشف و شهود»
هر که به مرتبه‌ی کشف رسد و حجاب تعین را از پیش نظر بردارد، حق را در تمام مراتب وجود مشاهده می کند:

هر که را باشد ز سینه فتح باب

او زهر شهری ببیند آفتاب (۱/۱۳/۹۹)

مانع شهود، از سنوی ماست که خایلی از عادات زشت و اوهام، بر روی بصیرت و فهم خویش افکنده ایم و اگر شهود حاصل نشود، به معنای پوشیدگی حق نیست: «عدم الوجدان، لایدل علی عدم الوجود»؛ زیرا همین که حجاب وهم و هوا را بزدیریم، خدا را آشکار و بی پرده از هر چیز در تجلی خواهیم یافت: «...»
 حق پدیدست از میان دیگران
 همچو ماه انداز میان اختران
 دو سر انگشت بر دو چشم نه

هیچ بینی از جهان؟ انصاف ده
 گر نبینی این جهان معدوم نیست
 عیب جز انگشتِ نفسِ شوم نیست
 تو ز چشم انگشت را بردار همین
 و آن گهانی هر چه می خواهی ببین (۱/۱۴۰۰ به بعد)
 ...

پس مقصود مولوی از «دید» در این جا، کشف و شهود و وصول به لقای الهی است و دیده ای که بدین دیدار نایل نشود و به شواغل حسی گزاید، ذر حقیقت از فایده و نتیجه ای که مترتب بر آن است معزول مانده و نابینا شده است: «...»
 آدمی دید است و باقی پوست است
 دید آن است، آن که دید دوست است (۱/۱۴۰۶-۰۷)
 چون که دید دوست نبود کور به
 دوست کو باقی نباشد دور به (۱/۱۴۰۶-۰۷)

رؤیت در معنی دیدن جلوه های حق
 در "فیه مافیه" با سرزنش فلاسفه در انکار رؤیت، دیدن جلوه های گوناگون حق، رؤیت حقیقی دانسته شده: «فلاسفه رؤیت را منکرند؛ زیرا می گویند که چون بینی، ممکن است که سیر و ملول شوی و این روا نیست؛ سنیان می گویند که این وقتی

باشد که او یک لون نماید (چون به هر لحظه صد لون می نماید) که کل يوم هو فی شأن و اگر صد هزار تجلی، یکی به یکی نماید، آخر تو نیز این ساعت حق را می بینی در آثار و افعال، هر لحظه گوناگونی می بینی که یک فعلش به فعلی دیگر نمی ماند؛ در وقت شادی تجلی دیگر، در وقت گریه تجلی دیگر، در وقت خوف تجلی دیگر، در وقت رجا تجلی دیگر؛ چون افعال حق و تجلی افعال و آثار او گوناگون است و به یکدیگر نمی ماند؛ پس تجلی ذات او نیز چنین باشد مانند تجلی افعال او، آن را برین قیاس کن و...» (۱۷)

«تماشای صفات خدا دیدن خداست»

بی تماشای صفت های خدا

گر خورم نان در گلو ماند مرا

چون گوارد لقمه بی دیدار او

بی تماشای گل و گلزار او (۲/۸۰-۳۰۷۹)

آری، هر کس که خدا را با بصر بصیرت دید و با دیده ی سیری، مشاهده اش کرد، او اهل رالله است؛ یعنی به کسانی که ذات الهیه را مع جمیع صفاته در مظاهر کونیه مشاهده کرده اند، اهل الله گویند و «اللّهیان» تعبیر کنند: (۱۸)

هر که دید الله را اللّهی است

هر که دید آن بحر را او ماهی ست (۲/۳۱۳۹) خداوند بگوید: «لَنْ أَدْرَسَهُنَّ أَنْ يَكُونُوا بَلْبَةً» که رؤیت، مستلزم تبدل ذات بشری ست، بر فحوای حدیث «لَنْ يَرَىٰ أَحَدُكُمْ رَبَّهُ حَتَّىٰ يَمُوتَ»:

در شنود گوش تبدیل صفات

در عیان دیده ها تبدیل ذات (۲/۸۵۹)

«رِسِيدِن بِي عَيْنِ الْيَقِينِ تَلْقَىٰ أُخْرَىٰ مِنْ رُؤْيَتِي»
 پس آنان که ریشان را دیده اند، اولاً کسانی اند که با موت اختیاری مرده اند، دوم این

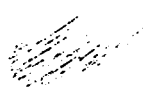
گراز بی سویت نداده است او علف چشم جانان چون بمانده است آن طرف (۵۷۸/۶ به بعد) چشم جانان را که در آنجا دیده است، در آنجا دیده است. آنان که قدرت و علم خدا را شهود کرده‌اند، چنان در جمالش محو گشتند که ناخود آگاه، سبوی وجود خود را شکستند: آن که دیدنش همیشه بی خودند بی خودند بی خودند (۲۸۶۵/۱)

پس در عالم مردان حق می توان پروردگار حقی قیوم را به ادراک باطن دید و علم و قدرتش را مشهود نمود:

از وبای زرق و محرومی برآ
در جهان حقی و قیومی درآ

تا «نمی بینم»، «همی بینم» شود
و آن ندانم هات، می دانم بود (۶۲۸-۲۹/۶)

«رؤیت به معنی درک معیت حق با همه» گاهی مولوی، در قالب واژه‌های عربی و به حالت مناجات، عدم رؤیت حق را در دنیا به چشم ظاهر، بیان نموده است: که اگر خداوند دیده نمی شود، همیشه همراه و از رگ گردن نزدیک تر است؛ می گوید: ای خدایی که تو را نمی بینم، پیاله ای از شراب روحانی در دستم بگذار، تو روی منی که اگر تو را نبینم جای شگفتی نیست؛ این نهایت نزدیکی تو به من است که حجاب به اشتباه اندازی شده است؛ تو عاقل من هستی، در این هنگامه که التباس ها و جلوه های دروغین هستی مانند شپکه ای پیش چشم می آید؛ شگفتی ندارد که نمی توانم تو را ببینم، پروردگارا تویی که از رگ گردن به من نزدیک تری، من برای مخاطبه با تو با کلمه ای «یا» خطاب نمی کنم؛ زیرا



«یا» برای ندای دور است؛ اما با ناهلان مغالطه می‌کنم و در بیابان خشک نذا
 سر می‌دهم تا آن راکه با من است از چشم آن که رشک می‌برم پنهان دارم؛ (زیرا من
 رشک می‌برم که اطرافیان از نزدیکی توبه من با خیر گردند):
 (مجموعه آثار مولانا، ج ۲، ص ۸۷۹)

مطرب آغازید بیتی خوابناک

که: اِنلنی الکأس یا مَنْ لَأَراک

«تسلسلاً بهائیه»، «مجموعه آثار مولانا»

أنتَ وَجَهی لا عجب إن لا أراک - «تسلسلاً بهائیه»، «مجموعه آثار مولانا»

غایة القرب حجابُ الاشتباک - «تسلسلاً بهائیه»، «مجموعه آثار مولانا»

أنتَ عقلی لا عجب إن لم أراک - «تسلسلاً بهائیه»، «مجموعه آثار مولانا»

مِنْ وَفور الالتباس المُشْتَبک

«تسلسلاً بهائیه»، «مجموعه آثار مولانا»

جئتُ أقرب أنتَ مِنْ حَبْلِ الوَرید

«تسلسلاً بهائیه»، «مجموعه آثار مولانا»

کَمْ أَقلُّ یا؟ یا نداءً لِلْبَعید

«تسلسلاً بهائیه»، «مجموعه آثار مولانا»

بَلْ أُعْطِیهِمْ أُنادی فی القِفار

کئی اُکْتَمَ مَنْ مَعی میمن آغاز (۶/۶۶۵ به بعد)، «تسلسلاً بهائیه»، «مجموعه آثار مولانا»

در بیت‌های گذشته و شعرهای ذیل، رؤیت به معنای ذیدن معیت حق با همه چیز

است و این هم‌راهی همچون معیت عقل با انسان، تصور شده است که گرچه با

چشم دیده نمی‌شود و بی‌چون است، واقعیت دارد: «تسلسلاً بهائیه»، «مجموعه آثار مولانا»

«تسلسلاً بهائیه»، «مجموعه آثار مولانا»

کان شهی که می‌ندیدندیش فاش

«تسلسلاً بهائیه»، «مجموعه آثار مولانا»

بود با ایشان نهان اندر معاش ...

(۲۷/۵۷۱) «تسلسلاً بهائیه»، «مجموعه آثار مولانا»

چون خرد، باتوست مشرف بر تنت

«تسلسلاً بهائیه»، «مجموعه آثار مولانا»

گر چه زو قاصر بود این دیدنت ...

چه عجب گر خالق آن عقل نیز کلسه درونش و با او تلبیس از شیطان در دماغش و با او

با تو باشد چون نه‌ای تو مُسْتَجیز... (۲۰) * «تسلسلاً بهائیه»، «مجموعه آثار مولانا»

قرب بی چون نیست عقلت زایه تو سنان که لایق استماریه زلفان و پیرایه
 نیست چپ او راست، پس یا پیش روزگار پیش از آمدن زلف او که به او
 قرب بی چون، چون نباشد شام را. لایق زلف او که لایق استماریه زلفان
 که نیابد بحث عقل آن راه را (۳۶۷۸/۴ به بعد)

سازگار نیست چو سبزه زلف او

زلف او که لایق استماریه زلفان

«ریشه رؤیت قلبی در عالم آلت»

به نظر مولوی، مردان الهی، حتی در عالم آلت، حق را رؤیت نموده‌اند و در دوران
 زندگی در طبیعت پی نشانه‌های او می‌گردند؛ مانند کسی که مجبوش در عالم
 خواب به او وعده‌ی ملاقات می‌دهد و نشانه‌هایی را برای این ملاقات به او تعلیم
 می‌کند:

خبرشده تا منیت کمال زلف او

ببین زلف او که لایق استماریه زلفان

زلف او که لایق استماریه زلفان

زلف او که لایق استماریه زلفان

زلف او که لایق استماریه زلفان

آن شود شاد از نشان کو دید شاه

چون ندید او را نباشد اشتباه

روح آن کس کو به هنگام آلت

دید رب خویش و شد بی خویش و منست (۱۶۶۶:۶۷/۲) زلف او که لایق استماریه زلفان

معلوم است که در عالم آلت، چشم ستری در کار نبوده؛ بنابراین، رؤیت معنوی
 حاصل شده است. آن گاه می‌گوید: آنان که در آن عالم خدای خود را ملاقات
 نموده‌اند و سرمست جلال و جلال او گشته‌اند، می‌توانند نشان او را در نمودهای
 هستی دریابند:

زلف او که لایق استماریه زلفان

زلف او که لایق استماریه زلفان

زلف او که لایق استماریه زلفان

زلف او که لایق استماریه زلفان

این نشان در حق او باشد که دید

آن دگر را کی نشان آید پدید (۱۷۰۱/۲)

«طرح رؤیت حسی»

گاهی مطالعه‌ی برخی ابیات و آثار مولوی، انسان را به توهم می‌افکند که گویا او به
 رؤیت حسی و ظاهری معتقد بوده؛ مثلاً می‌گوید: رسول اکرم (ص) در معراج،

دیده‌ها بسته ببیند دوست را از دره‌ها بیاید و در کوه‌ها بماند و در کوه‌ها بماند و در کوه‌ها بماند
چون مشبک کرده باشد پوست را (۳۶۱۴/۲)

همچنین در دیباچه‌ی مجلس هفتم گفته است: ازواج، از رؤیت حق منی چشند؛
یعنی دیدن روحی: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي... أَلْهَمَ الْأَزْوَاجَ بِالْإِرْتِجَاحِ إِلَى بُخْبُوحَةِ جَنَّتِهِ وَ
الْإِشْتِيَاقِ إِلَى نَظَرِهِ وَرُؤْيَيْهِ» (۲۳)

بازگوید: سبب دیدن، فقط چشم ظاهری نیست؛ بلکه دیدن حقیقی به معنای ادراک
چیزها و امور است؛ مانند: رؤیا (۲۴) که با چشم ظاهر نیست؛ این جا رؤیت حق به
معنای درک قدرت و عظمت حق بیان گردیده است.

راست گفته است آن شه شیرین زبان
چشم گردد مو به موی عارفان ...

علت دیدن مدان پیه ای پسر
ورنه خواب اندر ندیدی کس صور ...

باد را بی چشم اگر بینش نداد
فرق چون می کرد اندر قوم عاد

چون همی دانست مؤمن از عدد
چون همی دانست می را از کدو

آتش نمرود را گر چشم نیست
با خلیلش چون تجسم (۲۵) * کردنی ست

گر نبودی نیل را آن نور و دیدن
از چه قبطی را ز سبطی می گزیدی؟ ... (۲۴۰۰/۴ به بعد)

احتمال دیگر آن که مولوی، همچون غزالی، نظرش عشق به حق و نایل شدن به
مطلوب است؛ خواه رؤیت به چشم دل باشد یا چشم سر؛ غزالی می گویند:

«اگر بپزشی محلّ رؤیت خداوند در آخرت، چشم است یا دل، جواب این است که در این امر اختلاف بسیار پیش آمده است و صاحبان بصیرت به این گونه خلاف‌ها ارجحی نمی‌نهند و خردمند آن است که دانه را بخورد و از پیمانۀ نپرسند» (۲۴/۱۳۰-۱۳۱).
۲۹۹، ص ۲۰. ج ۲. منشور: انتشارات بنیاد فکری و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲. ص ۲۲۲. «چشم است یا دل»

مولوی هم گفته: «چشم است یا دل» (۲۴/۱۳۰-۱۳۱).
دانه‌ی معنی بگیرد مرد عقل (۲۴/۱۳۰-۱۳۱).
ننگرد پیمانۀ را-گزگشت نقل (۲/۳۶۲۳).
۲۷۳۲، ص ۱۷۲. «چشم است یا دل»

و سترانجام، غلبه با آن دسته آیات است که چشم ستر را بر چشم سر، ترجیح می‌نهند؛ آن چنان که مولوی پیوسته در سراسر آثارش، گذشتت از ظواهر و توجه امور غیبی و باطنی را درخواست می‌کند:

چشم ستر با چشم ستر در جنگ بود
۲۷۳۲، ص ۱۷۲. «چشم است یا دل»

غالب آمد چشم ستر حجت نمود (۵/۳۹۳۵)

۲۷۳۲، ص ۱۷۲. «چشم است یا دل»

پاورقی‌ها

۱- ر.ک. مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ابوالحسن، اشعری، ترجمه‌ی دکتر مؤیدی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۶۵-۲۶۱ و ۳۱۳ و نیز کتاب اصول الدین، محمدبن محمد البرزوی، حَقَّقَهُ و قَدَّمَ له الدكتور هانزبیترلیس، داراحیاءالکتب الاسلامیه، القاوه، ۱۳۸۳ هـ ص ۷۷.

۲- ر.ک. الابانۀ عن اصول الدیانۀ، الجامعۀ الاسلامیۀ، مدینۀ ۱۹۷۵، ص ۱۴-۱۳.

۳- احادیث معنوی، بذیع الزمان فروزان‌فر، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱، ص ۱۸۶.

۴- شرح الاصول الخمسه، القاضی عبدالجبار بن احمد الهمدانی، ناشر عبدالکریم عثمان، قاهره ۱۹۶۵، ص ۲۳۲ و الکشاف عن غوامض التنزیل، جارالله زمخشری، ج ۴، ص ۶۶۲.

۵- اوایل المقالات فی المذاهب المختارات، الشیخ ابو عبدالله محمد بن النعمان الحارثی المفید، حواشی و مقدمه شرح فضل الله زنجانی چرنذابی، چاپ دوم، تبریز ۱۳۷۱ هـ.ق، ص

- ۲۳-۲۴ و نیز آمالی، سید مرتضی علم الهدی، تحقیق بدرالدین الغسانی، قاهره، ۱۳۲۵، ص ۷۱۶-۱۷.
- ۶- الابانة عن اصول الديانة، پیشین، ص ۱۳-۱۴.
- ۷- شرح الاصول الخمسه، پیشین، ص ۴۸-۲۴۲. نیز الکشاف، پیشین، ج ۴، ص ۶۶۲.
- ۸- تفسیر «التبيان في تفسير القرآن»، ابی جعفر محمد بن حسن الطوسی، تصحیح و تحقیق احمد حبیب قیصر العالمی، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۰۹ هـ. ق، ج ۱۰، ص ۱۹۷. نیز کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، شرح علامه حلّی، حواشی آیت الله سید ابراهیم الموسوی الزنجانی، چاپ دوم، منشورات شکوری، قم، ۱۳۷۱، ص ۲۳-۲۲۲.
- ۹- مجالس سبعه، مولانا جلال الدین بلخی، تصحیح و توضیحات دکتر توفیق سیحانی، چاپ دوم، انتشارات کیهان، تهران ۱۳۷۲، ص ۲۶.
- ۱۰- کتاب «اصول الدین»، پیشین، ص ۸۸-۸۷.
- ۱۱- تفسیر التبيان، پیشین، ج ۳، ص ۲۲۳، نیز رک همین تفسیر ۱/۲۵۲-۲۲۷ و ۲/۵۰۸ و ۳/۲۲۳ و ۵/۲۲۲-۷۳.
- ۱۲- شرح الاصول الخمسه، پیشین، ص ۳۴-۲۳۳.
- ۱۳- مثنوی، مولوی جلال الدین محمد، به همت رینولد. نیکلسون، انتشارات مولی، تهران ۱۳۶۰، ج ۳، از این به بعد نقل ابیات مولوی از همین نسخه است.
- ۱۴- غزلیات شمس، مولوی جلال الدین محمد، تصحیح بدیع الزمان فروزان فر، چاپ اول، انتشارات نگاه، تهران ۱۳۷۱، غزل ۴۴۱، ص ۲۰۳.
- ۱۵- غزلیات، پیشین، غزل ۳۰۹۸، ص ۲۹۱.
- ۱۶- دیوان غزلیات، پیشین، غزل ۳ که شبیه این مضمون درباره‌ی گریه کردن حضرت شعیب (ع) آمده است.
- ۱۷- فيه مافیه، جلال الدین مولوی، تصحیح و حواشی بدیع الزمان، فروزان فر، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹، ص ۱۱۴-۱۱۳.
- ۱۸- شرح کبیر مثنوی، رسوخ الدین اسماعیل انقروی، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده، چاپ دوم، انتشارات - زرین، تهران ۱۳۷۴، جزء سوم از دفتر دوم، ص ۱۰۴۲.
- ۱۹- شرح کبیر مثنوی، انقروی، پیشین، جزء اول، دفتر دوم، ص ۳۰۱ به بعد.

* مستجیز: جواز خواهنده، اجازه گیرنده (فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی)

۲۱- نیز ر.ک. مجالس سبعة، پیشین، ص ۸۶.

۲۲- احادیث مثنوی، پیشین، ص ۱۸۶.

۲۳- مجالس سبعة، پیشین، ص ۱۱۳؛ ر.ک. فیه مافیة، پیشین، ص ۳۵، یعنی "سپاس خدایی را که ارواح را به شادخواری در بهشت و ذوق یافتن از نظاره و دیدار خود الهام داد."

۲۴- معتزله خواب را امری موهوم می دانند و می گویند: رؤیت شرایطی دارد که در خواب موجود نیست و بنابرین، خواب حقیقی ندارد و زاده‌ی اوهام است و از نوع ادراکات نیست. به عقیده‌ی اشعریه نیز رؤیا حقیقت ادراک نیست؛ ولی ثبوت و صحتی دارد و سخن آنها در این باره مضطرب و مشوش است. ظاهراً به سبب آیات و احادیث که در باره‌ی خواب هست، ناچار بوده‌اند صحت آن را گردن نهند؛ ولی مولانا رؤیا را نوعی ادراک می داند و می گوید: ما در خواب چیزهایی می بینیم که هرگز در بیداری ندیده‌ایم و به همین سبب قایل به تعبیر رؤیاست:

می بیند خواب جانن وصف حال

در پی تعبیر آن تنو عمرها

که بگو این خواب را تعبیر چیست

نوع گفتن این چنین سر را شکی است

- مولوی نامه، جلال الدین همایی، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۴۵، ج ۲، ص ۳۰۹.

* تجسم: رنج و مشقت کشیدن، رنج بر خود نهادن، رنج بردن (فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی)

۲۶- احیاء علوم الدین، محمدغزالی، مصر، ۱۹۳۹ م، ۵ مجلد، ج ۴، کتاب المحبة، ص ۱۳۵.

رجاستفقدن مشرقه و در تمامه دلالتش بر خدایتش و در همه موعده مشرق
بر خدایتش و در تمامه دلالتش بر خدایتش و در همه موعده مشرق
تالیفش و در تمامه دلالتش بر خدایتش و در همه موعده مشرق
تسمیه و در تمامه دلالتش بر خدایتش و در همه موعده مشرق
دلالتش بر خدایتش و در تمامه دلالتش بر خدایتش و در همه موعده مشرق

له و خدایتش

در تمامه دلالتش بر خدایتش و در همه موعده مشرق

له و خدایتش